

گاه (جا) و گاه (تخت) در زبان فارسی*

فرانسوا دوپلوا

ترجمه حسن رضایی باغ بیدی

در فارسی باستان، واژه *gāthu-* که چندین بار در کتیبه‌های هخامنشی آمده است^۱، معمولاً، با توجه به متن، «جا» یا «تخت» ترجمه می‌شود. هم خانواده‌های این واژه را می‌توان در دیگر زبان‌های ایرانی نیز یافت، مانند *gātu-* در اوستا، *gāh* در فارسی میانه و پارتی به معنی «تخت، سریر؛ جا؛ رتبه، مقام»، واژه دخیل *gah* در ارمنی به معنی «تخت، سریر؛ رتبه، مقام»، واژه دخیل «جاه»^۲ در عربی به معنی «رتبه، مقام»، واژه‌های «گاه» و

* François de Blois, "Place' and 'Throne', in Persian", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*, vol. XXXIII, London, 1995, pp. 61-65.

خلاصه‌ای از این مقاله در ۱۹۹۱ در دومین اجلاس مطالعات ایرانی اروپا در بامبرگ (Bamberg) قرائت شد. بدین وسیله از حاضران در مباحث جلسه، به‌خصوص از یادآوری‌های پ. کالمیر (P. CALMEYER)، جی. کلنز (J. Kellers)، و ا. لیوشیتس (V. A. Livshits) و ن. سیمز ویلیامز (N. Sims-Williams)، سپاس‌گزاری می‌کنم. نیز از گرشویچ (I. Gershevitch) سپاس‌گزارم که این مقاله را خواند و نظر خویش درباره آن و نیز یادداشت پایانی این مقاله را در اختیار من نهاد.

(۱) علائم اختصاری کتیبه‌ها برگرفته از منابع زیر است:

R. G. Kent, *Old Persian Grammar Texts Lexicon*, 2nd edition, New Haven, 1953.

M. Mayrhofer, *Supplement zur Sammlung der altpersischen Inschriften*, Vienna, 1978.

در مورد متون ایلامی نیز از کتاب زیر استفاده شده است:

W. Hinz and H. Koch, *Elamisches Wörterbuch*, Berlin, 1987.

(۲) این واژه عربی که ظاهراً از فارسی میانه فرض گرفته شده، به فارسی نو نیز راه یافته است.

«گه» در فارسی نوبه معنی «تخت، سریر» و در پایان ترکیبات به معنی «جا، مکان». از ماده گسترش یافته **gāθu-ka* نیز می‌توان به واژه‌های زیر اشاره کرد: *gāhūg* در فارسی میانه به معنی «تخت، سریر؛ تابوت»، *yālai* و *yōlai* در پشتو به معنی «جا، مکان»، *γw'δk (= yāθuk)* و صورت قلب شده‌اش *γ'δwk* در سُغدی به معنی «تخت، سریر». به علاوه واژه *γōtk* در یغناپی به معنی «لانه، آشیانه» را نیز می‌توان با صورت سُغدی مقایسه کرد.

صورت این واژه تا حدودی بی‌قاعده است، زیرا در اوستا واج */t/* وجود دارد (مانند *gātū-* در هندی باستان)، در صورتی که در دیگر زبان‌های ایرانی، واج */θ/* یا بازماندهٔ واج */θ/* دیده می‌شود. توجیه بارتولومه^۴ این است که */θ/* در اصل در صورت‌هایی مانند حالت بایبی مفرد پدید آمده و بعدها عمومیت یافته و در دیگر حالت‌های صرفی نیز ظاهر شده است.^۵ به عبارت دیگر:

**gāθuvā* فارسی باستان > **gāθvā* ایرانی باستان > **gātīvā* هند و ایرانی

مایر هوفر^۶ نظر بارتولومه را مردود می‌شمارد^۷ و بر این باور است که، بنابر قانون سیورز-اجرتون^۸، ایرانی باستان فاقد صورت‌هایی چون **gāθv-* بوده و تنها از صورت‌هایی چون **gātuv-* استفاده می‌کرده است. به گفتهٔ وی، */θ/* نخست در ماده‌هایی ظاهر شده است که مصوت کوتاه دارند (مانند *xratu-xraθu-* «خرد») و آنگاه، به قیاس، در همهٔ ماده‌های مختوم به *-tu-* راه پیدا کرده است. این توجیه پیچیده فرض را بر کارایی قانون سیورز-اجرتون در ایرانی باستان می‌نهد، در حالی که بررسی دقیق‌تر ممکن است نادرستی آن را ثابت کند.

همان‌گونه که اشاره شد، این واژه‌های ایرانی با واژهٔ *gātū-* در هندی باستان به معنی «روش، حرکت» هم خانواده‌اند و مانند آن از ریشهٔ هندو ایرانی **gā-* (هندو-

۳) در اصل مقاله، *γ'δk* آمده که در فرهنگ سُغدی قریب مشاهده نشد. مترجم صورت‌های مذکور در این فرهنگ عبارت‌اند از: *γ'δwk, γ'δwq, γ'δwq, γw'δk*
← بدرالزمان قریب، فرهنگ سُغدی، انتشارات فرهنگان، تهران، ۱۳۷۴.

4) Bartholomae

5) *Grundriss der iranischen Philologie*, vol. I, pp. 7-8, §8.

6) M. Mayrhofer

7) *Ausgewählte kleine Schriften* (Wiesbaden 1979), p. 162 (=Linguistica 13 [1973], pp. 97-101).

8) Sievers-Edgerton Law

اروپایی $*g^{h}ā-$ *) به معنی «رفتن، حرکت کردن» آمده‌اند. در برخی از متون ودایی، این واژه هندی باستان را به معنی «جا، مکان» گرفته‌اند و این معنی حتی در فرهنگ‌های سنسکریت و نیز در آثار راجع به ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی و هند و اروپایی راه پیدا کرده است. اما بیش از ۶۰ سال پیش نایسر^۹ نشان داد که واژه ودایی $gātū-$ در همه موارد می‌تواند به «حرکت» یا «حرکت پیوسته» ترجمه شود و نیازی به ترجمه آن به «جا، مکان» نیست.^{۱۰} او همچنین، بر این باور بود که واژه اوستایی $gātu-$ را نیز، حد اقل در برخی از موارد، می‌توان به «راه، روش» ترجمه کرد. این واژه، تنها یک بار در گاهان به صورت $gātūmcā$ (یسن ۸:۲۵) به کار رفته است و امروزه بیشتر تر اوستاشناسان، به خلاف بارتولومه که «تخت، سریر» را از آن مراد گرفته، آن را «راه» معنی کرده‌اند.^{۱۱} حال اگر معنی «جا، مکان» را برای واژه $gātu-$ از فرهنگ‌های سنسکریت حذف کنیم، ارتباط آن با واژه $gāthu-$ در فارسی باستان کم‌رنگ می‌شود. البته، نمی‌توان ریشه مشترک آن دو را انکار کرد، اما باید پذیرفت که این دو واژه از نظر معنایی دو راه نسبتاً متفاوت را پیموده‌اند.

به نظر می‌رسد که نزدیک‌ترین واژه هم‌خانواده از نظر معنا به $gāthu-$ فارسی باستان، واژه یونانی $βῆμα$ «گام؛ جای بلند؛ جایگاه» است^{۱۲} که آن نیز از ریشه هندو اروپایی $*g^{h}ā-$ مشتق شده است. این واژه یونانی را می‌توان با $βαμός$ «جایگاه افراشته؛ مذبح پایه‌دار» از همان ریشه و نیز با $βασις$ «پله؛ پایه، سکو» از ریشه $*g^{h}em-$ مقایسه کرد. برای همه این واژه‌ها معنی اصلی را باید «حرکت» دانست و تحولات بعدی را به

9) W. NEISSER

10) *Zum Wörterbuch des Rgveda II* (= *Abh. f. d. Kunde d. Morgenlandes XVIII*. 3) (Leipzig 1930), pp. 90-91.

۱۱) در مورد آثار مربوط، ←

Ph. KREYENBROECK, *Sraoša in the Zoroastrian Tradition* (Leiden 1985), pp. 10, 12.

کلنز و پیرار این واژه را «تقرّب» ترجمه کرده‌اند؛ ←

J. KELLENS and E. PIRART, *Les textes vieil-avestiques*, vol. I (Wiesbaden 1988).

اما هومباخ، به پی‌روی از پیشینیان، آن را «تخت، سریر» ترجمه کرده است:

H. HUMBACH, *the Gathās of Zarathushtra and Other Old Avestan Texts*, vol. I (Heidelberg 1991).

۱۲) بسنجید با:

E. HERZFELD, *Altpersische Inschriften* (= AMI, Ergänzungsband I), (Berlin 1938), pp. 178 ff.

شکل «جای حرکت = قدم‌گاه» و «جای ایستادن = جایگاه» تصور کرد^{۱۳}. حال به کتیبه آرامگاه داریوش کبیر در نقش رستم نظر می‌افکنیم. در این کتیبه، شاه به ما می‌گوید که، اگر می‌خواهیم بدانیم او بر چند کشور فرمان می‌راند، باید به پیکره‌کسانی که *gābun* را حمل می‌کنند بنگریم (DNA، س ۴۱ و ۴۲). اگر به نقش برجسته‌ای که این کتیبه به آن تعلق دارد بنگریم، افرادی را خواهیم دید که نمایندگان اقوام تابع شاهنشاهی هخامنشی‌اند و بر بالای سرشان جایگاه بزرگی را حمل می‌کنند^{۱۴}. بر روی این جایگاه داریوش را می‌بینیم که بر نوعی سکو که سه پله بالاتر از جایگاه است ایستاده و در کنارش مذبح آتش قرار گرفته است. واضح است که منظور کتیبه از *gābu* همین بنای افراشته است^{۱۵}. از سوی دیگر، روشن است که ترجمه متداول این واژه در این متن به «تخت، سریر» پذیرفتنی نیست^{۱۶}. داریوش بر تخت تکیه نزده است، بلکه بر روی چیزی ایستاده که یونانیان آن را *βῆμα* «قدم‌گاه؛ جایگاه» می‌نامیدند و آن بنایی افراشته بود که بزرگان در برابر دیدگان مردم بر آن «می‌ایستادند» یا «حرکت می‌کردند».

در ترجمه آکدی کتیبه *gābu* - به *GIŠ. GU. ZA (= kussû)* «تخت، سریر» ترجمه شده است. بنابر این، روشن است که در فارسی باستان *gābu*، مانند دیگر زبان‌های ایرانی متأخر، معنی «تخت» نیز داشته است و در این کتیبه اشتباهاً به «تخت» ترجمه شده است. ظاهراً، مترجم آکدی، بی آن که تصویر را در برابر دیدگان خویش داشته باشد، اقدام به ترجمه کرده و نمی‌دانسته است که *gābu* در متنی که بر وی خوانده می‌شده به معنی «جایگاه» بوده یا به معنی «تخت». از این‌رو، او را نمی‌توان مقصر دانست، بلکه محققان امروزی بیش‌تر سزاوار سرزنش‌اند، چون آنچه را که مسلماً تخت نیست به چشم می‌بینند و به اصرار آن را «تخت» می‌نامند!

۱۳) مفهوم «رفتن» با مفهوم «ایستادن» در هم می‌آمیزد. برای مثال، در یونانی *ἔβην, βένω* به معنی «گام برداشتن، رفتن» است، اما صورت نقلی (*perfect*) آن *βέβηκα* معمولاً به معنی «ایستادن» است. نیز بستجید با واژه ارمنی *kam* «ایستادن» از ریشه هندواروپایی **g^hem-* «رفتن».

۱۴) به بیان دقیق‌تر، دو ردیف حمل‌کنندگان تخت را می‌بینیم که یکی بر بالای سر دیگری ایستاده است، ظاهراً سنگ‌تراش برای عمق دادن به صحنه و نشان دادن یک گروه در پشت گروه دیگر بدین شیوه توسل جسته است. (۱۵) نیز نک:

P. CALMEYER, in *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 94 (1979), p. 361.

در این اثر به بررسی‌های پیشین نیز اشاره شده است.
۱۶) ظاهراً به‌جز هرتسفلد همه این‌گونه ترجمه کرده‌اند.

این واژه معنی ریشه شناختی خویش را حتی در فارسی میانه نیز حفظ کرده است، زیرا که عید بزرگ مانویان، که در منابع یونانی و لاتین $\beta\eta\mu\alpha$ نامیده شده، در فارسی میانه مانوی و پارتی مانوی $g\bar{a}h$ خوانده می‌شد.^{۱۷} از آنجا که $\beta\eta\mu\alpha$ را هرگز نمی‌توان به «تخت» ترجمه کرد، باید پذیرفت که $g\bar{a}h$ ، علاوه بر معنی «تخت»، معنی «جایگاه افرشته» نیز داشته است. بنابر این، نام این عید بزرگ مانویان را باید به «جایگاه» ترجمه کرد.^{۱۸}

حال دریافتیم که $g\bar{a}h$ - از نظر ریشه‌شناسی به معنی «قدم‌گاه» یا «جایگاه افرشته» است، اما در بسیاری از موارد تنها به معنی «جا، مکان» نیز به کار رفته است.^{۱۹} این واژه، سوای کتیبه داریوش کبیر در نقش رستم، در دیگر کتیبه‌های فارسی باستان به صورت $g\bar{a}h\bar{a}v\bar{a}$ (در حالت اندرین مفرد) به کار رفته است و در همه کتیبه‌های داریوش کبیر، در صورتی که ترجمه آگدی آن موجود باشد، به صورت $ina\ a\bar{s}ri\bar{s}u$ «در جای خویش» یا $ina\ a\bar{s}ri\bar{s}ina$ «در جای خودشان» ترجمه شده است. در بیش‌تر موارد، سخن از چیزی است که، به سبب نافرمانی زیردستان یا فاجعه‌ای دیگر، از «جای اصلی» خویش برداشته شده و سپس شاه آن را بر «جای اصلی» خویش باز نهاده است. داریوش در کتیبه بیستون (DB س ۶۱ تا ۶۹) می‌گوید که، پس از سرکوبی شورش گئومات ۲۰ مئغ، «پادشاهی»، «سپاه» ($k\bar{a}ra$) و «خاندان (سلطنتی)» را به جای اصلی خویش باز گردانید. نیز در کتیبه نقش رستم (DNA س ۳۰ تا ۳۶) می‌گوید که، چون نخست بر تخت نشست،

۱۷ نک: W. SUNDERMANN, "Bēma", *EIr*, vol. IV, pp. 136-137.

۱۸ در دست‌نویس مانوی به شماره M 801 آمده است: «این جایگاه ($g\bar{a}h$) بر جلال و تخت ($ni\bar{s}\bar{e}m$) درخشانی را که تو بر آن تکیه زده‌ای می‌ستایم.» نک:

W. B. HENNING, *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch* (= Abh. d. Preuss. Akad. d. Wiss. 1936/10), pp. 27-28, 11. 335-338.

M. BOYCE, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*. (Leiden 1975), text cu 33.

به نظر من، $g\bar{a}h$ و $ni\bar{s}\bar{e}m$ نه بر یک چیز بلکه بر دو چیز آیینی متفاوت دلالت می‌کرده است؛ ظاهراً، «تخت» حاوی تصویر مانی بر «جایگاه» نهاده می‌شد.

۱۹ در واقع، می‌توان پنداشت که هر چه «جایی» دارد، در آن‌جا «ایستاده» است. «ایستادن» مفهومی گسترده دارد و می‌تواند به‌راحتی در معانی دیگر به کار رود. به عنوان مثال، $\bar{e}st\bar{a}d\bar{a}n$ فارسی میانه به عنوان فعل کمکی و stare ای‌تالیایی به عنوان فعل رابط نیز به کار می‌روند. بسنجید با:

D. N. MACKENZIE, "HWYTN, Stance and Existence", in *Middle Iranian Studies* (= *Orientalia Lovaniensia Analecta* 16), ed. W. Skalmowski and A. van Tongerloo (Leuven 1984), pp. 45-56.

زمین در آشوب بود، اما او آن را «بر جای خویش» نهاد. همو در کتیبه شوش (DSe) س ۳۶ و ۳۷) می‌گوید که، پس از برقراری نظم در شاهنشاهی، هر کس «در جای خویش» بود. نیز در همان کتیبه (س ۴۲ تا ۴۵) می‌گوید که «دست ساخته» (*dastakarta-*) ای را که «در جای خویش» نبود، «بر جای خویش» نهاد. آخرین موردی که این واژه در کتیبه داریوش کبیر به کار رفته مشکل سازتر از همه است. اکثر محققان، *gāθavā* را، در کتیبه دوم داریوش کبیر در نقش رستم (DNb) س ۳۵) و آخرین کتیبه خشیارشا در تخت جمشید (XPI) س ۳۸ و ۳۹)، «در محل (جنگ)، در میدان (نبرد)» ترجمه کرده‌اند؛ اما این معنی در جای دیگری برای واژه ایرانی *gāθu-gātu-* نیامده است. متأسفانه، ترجمه‌های اکدی و ایلامی در این نقطه بسیار حساس آسیب دیده‌اند و تنها باید به متن فارسی باستان تکیه کرد. از آنجا که این بخش از متن در دو جا آمده، حد اقل می‌توان در مورد صحت قرائت آن اطمینان حاصل کرد. این دو مورد عبارت‌اند از:

hakarammai: ušiyā: gāθavā: hištaⁿtaiy: (DNb 34-35)

hakarammai: ušiyā: gāθavā: həštaⁿtaiy: (XPI 38-39)^{۲۱}

نخستین واژه، *hakaram*، هرچند در هیچ متن دیگری دیده نشده است، دلیلی برای نپذیرفتن تعبیر عادی آن به *hakaram* قید متناظر با *hakərəθ* اوستا و *sakrī* هندی باستان، وجود ندارد. واژه *sakrī* در هندی باستان علاوه بر معنی «یک‌بار»، به معنی «یک‌باره» و «همواره» نیز است^{۲۲} و می‌توان آن را با واژه «هرگز» یا «هگز» در فارسی نو

(۲۱) نک: W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen* (Berlin 1969), p. 50

آخرین واژه را پیش از این *vainātaiy* می‌خواندند.

در متن اصلی این دو جمله به صورت حرف نویسی آمده است که برای سهولت تلفظ آوانویسی شد. صورت حرف نویسی آنها از این قرار است:

h. k. r. m. [m.] i. y: u. š. i. y. a: g. a. [θ. v.] a: [h.] i. [š. t.] t. i. y:

h. k. r. m. m. i. y: u. š. i. y. a: g. a. θ. v. a: h. š. t. t. y:

کنت Kent نیز در این مورد واژه پایانی را *vainātaiy* خوانده است. - مترجم

در مورد کتیبه خشیارشا نک: Mayrhofer, *Supplement*, p. 24.

(۲۲) در مورد *sakrī* هندی باستان نک: Wackernagel, *Altindische Grammatik*, vol. III, pp.423-424.

در مورد *hakərəθ* اوستایی نک: J. Kellens, *Les noms racines de l'Avesta* (Wiesbaden 1974), pp.346-347.

در مورد ریشه صورت‌های هندی و ایرانی نک:

R. Emmerick, in *Indo-European Numerals*, ed. J. Cvozdanić (= Trends in Linguistics. Studies and monographs 57) (Berlin/New York, 1992), pp. 188, 328-329.

مقایسه کرد. واژه دوم، *ušīyā*، را قبلاً، در حالت اندری مفرد یا در حالت وابستگی مثنی، به معنی «هوش» تصور کرده‌اند.^{۲۳} در رد نظر اول باید گفت که واژه *ušī-* در همه موارد در فارسی باستان و اوستایی تنها با پایانه‌های شمار مثنی آمده است.^{۲۴} نظر دوم نیز مفهوم روشنی از جمله به دست نمی‌دهد. کلید فهم این جمله را باید در سطرهای پیشین این دو کتیبه جست.

avākaramcamaiy: ušīy: utā: framānā: (DNb 27-28)

avākaramcamaiy: ušīyā: utā: framānā: (XPI 31-32)

«هوش و فرمان من این‌گونه (است).»

در جمله نخست *ušīy* و *framānā*، به ترتیب، در حالت نهادی مثنی و نهادی مفرد هستند. *ušīyā* در جمله دوم را باید صورتی دیگر برای حالت نهادی مثنی دانست. به عبارت دیگر، *ušīy* و *ušīyā* دو صورت متفاوت برای حالت نهادی مثنی هستند که اولی از نظر ریشه‌شناسی صحیح و دومی به صرف ماده‌های مختوم به *-a* منتقل شده است. بر این اساس، در متن مورد نظر ما نیز، *ušīyā* را باید در حالت نهادی مثنی تصور کرد.^{۲۵} از آن گذشته، فعل جمله مذکور را نیز باید به صورت سوم شخص جمع **hāstantaiy*^{۲۶} خواند. البته، این تنها موردی نیست که نهاد مثنی با فعل جمع به کار رفته است.^{۲۷} بدین ترتیب، جمله مذکور را باید چنین ترجمه کرد:

«همواره هوشم بر جای می‌ایستد، چه عصیانگری را ببینم چه نبینم». ظاهراً اصطلاح «هوشم بر جای می‌ایستد» به معنی «قوای ذهنیم را کاملاً در اختیار دارم» است. در تأیید این مطلب می‌توان گفت که همین اصطلاح در فارسی میانه نیز آمده است.

عبارت *dāiiiā mē ātarš... uši* در یسن ۴:۶۲ به صورت زیر در فارسی میانه ترجمه شده است: «به من، ای آتش، ... هوش بده»

dah ō man ātaxš... ōš.

۲۳) کنت KENT آن را در حالت بابی مثنی تصور کرده است. - مترجم.

۲۴) در مورد *ušī-* اوستایی نک: Kellens, op. cit., p. 369.

۲۵) نظر اشمیت نیز همین است. نک:

R. Schmitt, in *Compendium linguarum iranicarum* (Wiesbaden 1989), p. 73.

۲۶) *hāstantaiy* در مورد کتیبه خشیارشا (XPI) صحیح است؛ اما، اگر قرائت هینتس (Hinz) درست باشد، باید در کتیبه داریوش (DNb) آن را *hištantaiy* خواند.

۲۷) بسنجید با کتیبه خشیارشا در تخت جمشید (XPa سطر ۱۷) که فاعل *akumā* «ساختیم (جمع)»، «من (= خشیارشا) و پدرم (= داریوش)» است.

و در توضیحش آمده است: «تا هوشمان برجای باشد». *tā-mān oš pad gāh bawād*.
نیز می‌توان به شرح یسن ۹:۱۱ اشاره کرد که در مورد گرشاسب می‌گوید: *dil pad gāh dāšt* «دل بر جای داشت» یعنی «آمادگی ذهنی خویش را از کف نداد». ۲۸ «دل» در تداول عامه در شرق جایگاه عقل و هوش بوده است. همچنان که پیش از این اشاره شد، «گاه» در فارسی نو تنها در پایان ترکیبات به معنی «جا، مکان» است، در غیر این صورت به جای آن از واژه «جا (ی)» (از *gyāg* فارسی میانه)، که از ریشه دیگری آمده، استفاده می‌شود. از این رو، به جای عبارت *pad gāh* (یا *dil*)، در فارسی دری «هوش به جای» و «دل به جای» می‌آمده است که دومی در شعر فارسی دری بسیار متداول بوده است.^{۲۹} البته، برای اولی نیز، که داریوش کبیر هم از آن استفاده کرده، شواهدی وجود دارد. این هر دو اصطلاح را می‌توان در شاهنامه، در حکایت پرواز ناموفق کیکاووس، یافت:
خرد نیست او را نه دانش نه رای نه هوشش به جای است و نه دل به جای^{۳۰}
نیز در مولود زرتشت یا زرتشت نامه، که احتمالاً پیش از پایان سده یازدهم میلادی سروده شده است^{۳۱}، شاعر، پس از بازگو کردن این که اهورامزدا زرتشت را به رؤیا فرو برد و تاریخ آینده بشریت را بدو نمود، بیداری زرتشت را به صورت زیر وصف می‌کند:
چو باز آمدش هوش در تن به جای^{۳۲} یعنی «چون عقلش را باز یافت»

* * *

دیدیم که دبیران بابلی در دربار داریوش همواره^{۳۳} *gāthavā* را به *ina* یا *ina ašrišu*

۲۸) اونوالا (Unwala) آن را این‌گونه شرح داده است. نک:

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hōm Yašt (Vienna 1924), p. 22.

۲۹) شواهدی را در اثر زیر می‌توان یافت:

F. Wolff, *Glossar zu Firdosis Schahname* (Berlin 1935), p. 392 no. 83.

بسنجید با: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ویرایش س. نفیسی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۵۱۶ (نه عقل برجاست نه دل). یا: عبوقی، ورقه و گلشاه، صفا، تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۹ (نه با وُرُقَه بُد جان و دلبر به جای)

۳۰) فردوسی، شاهنامه، ج. خالقی مطلق، ج ۲، ص ۹۸، ش ۱. خالقی مطلق می‌گوید که در نسخهٔ اساسش این بیت نبوده است. در هر صورت، هر که سرایندهٔ آن باشد، کاربردی کهن را از اصطلاح مورد نظر نشان می‌دهد.

۳۱) نک: Storey/de Blois, *Persian Literature*, vol. V, pp. 171-176.

۳۲) در:

Le livre de Zoroastre (زرتشت نامه) *de Zartusht-i Bahrām ben Pajdā* (recte: Kay-Kāōs b. Kay-Xusrāw), ed. F. ROSENBERG (St. Petersburg 1904), v. 1297.

۳۳) یعنی در هر جا که ترجمهٔ آکدی موجود باشد.

ašrišina ترجمه می‌کردند؛ اما مترجمان خشیارشا به گونه‌ای دیگر عمل کرده‌اند. آنجا که خشیارشا در کتیبه تخت جمشید (XPh س ۳۴ و ۳۵) می‌گوید: استان شورشی را سرکوب کردم و «بر جای نهادم»، در ترجمه آکدی چنین آمده است: «آن اقوام را شکست دادم و به آنها اجازه دادم در خاک خویش (*ina qaqqarušunu*) دوباره زندگی کنند»^{۳۳}. شاید متن فارسی باستان نمی‌خواسته چنین چیزی بگوید، اما نباید فراموش کرد که مترجم بابلی فارسی باستان را بسیار بهتر از ما می‌دانسته و شاید در این جا یکی از معانی *gāθu-* را، که احتمالاً «منزل، مسکن» بوده، دریافته است.

مورد آخر کتیبه دیگری از خشیارشا در تخت جمشید (XPf س ۳۲ تا ۳۶) است که می‌گوید: «هنگامی که پدرم داریوش (*gāθavā ašiyava*)، با خواست اهورامزدا من *piça gāθavā* شاه شدم». بخش نخست را روایت آکدی به صورت *ina šimit illūki* «راهی سرنوشت شد» ترجمه کرده که اصطلاحی متداول در زبان آکدی برای «به مرگ طبیعی در گذشت» بوده است. این ترجمه کاملاً درست است؛ اما ترجمه نزدیک‌تر به فارسی باستان آن است که بگوییم: «به جای (خویش در بهشت) رفت»^{۳۵}. همان‌گونه که هوفمن به درستی اشاره کرده است، در این جا *gāθavā* را نمی‌توان مانند پیشینیان به «از تخت» ترجمه کرد^{۳۶}. بخش دوم را روایت آکدی به صورت «به جای پدر، بر تخت وی» ترجمه کرده است. بدون شک، مترجم می‌دانسته که *piça gāθavā* می‌توانست دو معنی داشته باشد، یکی «به جای پدر» و دیگری «بر تخت پدر»؛ از این رو، هر دو معنی را در ترجمه خویش منعکس کرده است.

gāθavā در یکی از الواح استحکامات تخت جمشید^{۳۷} نیز به معنی «به جای» آمده و به صورت *qa-te-ma* ترجمه شده است. به صورت زیر:

GIŠ. Ì. MEŠ qa-te-ma ŠÈ. GIŠ. Ì. MEŠ du-ma-ak

۳۳ در مورد این ترجمه نک: *The Assyrian Dictionary*, vol. XIII (Q), p. 118.

۳۵ بسنجید یا:

H. SCHMEJA, in *Monumentum Georg Morgenstierne*, vol. II (= *Acta Iranica* 22) (Leiden 1982), pp. 185-188.

36) *Aufsätze zur Indoiranistik*, vol. I (1975), p. 55 n. 8.

نظر خود هوفمن را نیز شمیا (SCHMEJA)، در مقاله‌ای که در یادداشت پیشین بدان اشاره شد، رد کرده است.
۳۷ کتیبه منتشر نشده Fort. 11267 که هینتس (Hinz) و کُخ (Koch) در EWb, p. 453 بدان اشاره کرده‌اند.

«به جای روغن، کنجد گرفته شد.»

* * *

تا بدین جا تحول معنایی *gāthu-* از «قدم‌گاه» به «جا، مکان» را پی گرفتیم. حال باید در جست و جوی منشأ معنی «تخت، سریر» برای آن باشیم، زیرا همچنان که دیدیم، دبیران بابلی، در دو متن، آن را به *kussû* ترجمه کرده‌اند. این کار قدری مشکل به نظر می‌رسد. به نظر من، از آنجا که مظهر پادشاهی نزد بابلیان و ایلامیان «تخت» بود و ایرانیان به همان منظور از «جایگاه (سلطنتی)» استفاده می‌کردند، به مرور واژه‌ای که در اصل معنی «جایگاه» می‌داد، به معنی «تخت» نیز به کار گرفته شد. البته، این تنها یک فرضیه است و قدری پیچیده نیز می‌نماید. از سوی دیگر، می‌توان به تحولی معنایی از مفهوم کلی و مبهم «جا، مکان» به مفهوم خاص و روشن «تخت = جای نشستن شاه» قایل شد. البته این نیز بعید به نظر می‌رسد، زیرا بیش‌تر انتظار می‌رود که مفهومی خاص و مشخص در مفهومی کلی و مبهم به کار گرفته شود. احتمال سوم، که واقع‌گرایانه‌تر است، آن است که از روایت ایلامی کتیبه‌های هخامنشی بر می‌آید، روایتی که تا به حال سخنی از آن به میان نیاورده‌ایم.

مترجمان ایلامی، بر خلاف مترجمان آکدی که سعی در توجه به معانی مختلف *gāthu-* در فارسی باستان می‌کردند، در همه موارد موجود آن را به *kat* ترجمه کرده‌اند که گاه به صورت ^{۳۸}qa-at و گاه، به همراه پایانه وابستگی سوم شخص *-e-* و حرف اضافه مؤخر حالت اندر *-ma* به صورت *qa-te-ma* «در جایش» نوشته شده است. این واژه، در همه مواردی که به صورت *qa-at* نوشته شده و در یک مورد که به صورت *qa-te-ma* نوشته شده، پس از *GIŠ* آمده که معمولاً شناسه اشیا خوبی است. اما معنی انتزاعی این واژه در کتیبه نقش رستم (DNA س ۳۶) نشان می‌دهد که این شناسه قراردادی بوده و تأثیری بر معانی ضمنی واژه نداشته است. *kat* ایلامی بسیار به *gāthu-* فارسی باستان شبیه است، به خصوص اگر به یاد داشته باشیم که صامت‌های انسدادی ایلامی در موضع آغازین، احتمالاً به صورت واک‌دار تلفظ می‌شده‌اند و *kat* احتمالاً به صورت *[gat]*

۳۸) *qa-at* در کتیبه داریوش در نقش رستم (DNA بند ۴) و دوبار (ظاهراً به معنی «جا») در کتیبه یک‌زبانه ایلامی داریوش در تخت جمشید (DPI) آمده است.

تلفظ می شده است.^{۳۹} با توجه به این شباهت، همگان را باور بر این است که واژه ایلامی *kat* در واقع نوعی آوانویسی برای *gāthu*ی فارسی باستان است. البته می توان گفت در این آوانویسی مصوت پایانی نباید نادیده گرفته می شد.^{۴۰}

در واقع، شواهدی در دست است که نشان می دهد واژه *kat*، حد اقل به معنی «تخت»، در ایلامی پیش از دوره هخامنشی نیز موجود بوده است.^{۴۱} برخی از پادشاهان دوره ایلامی میانه و ایلامی نولقب *ha-tam-ti-ik* (یا *ri*) *qa-at-ru* را برای خود برگزیده بودند که به معنی «من فرمانروای ایلام» است. در یکی از متون نیز لقب *qa-at-ru ba-ha-* [arha]l-tam-ti-ir برای ایزد سیلیر به کار رفته که به معنی «او X نیک ایلام» است. شاید جزء *qa-at* در این القاب را بتوان با واژه *qa-at* در ایلامی هخامنشی مربوط دانست و آن را به صورت «صاحب تخت و تاج» یا نظیر آن ترجمه کرد. متأسفانه، تاکنون توضیح قانع کننده ای درباره جزء پایانی واژه (*-ri/-ru*) داده نشده است.^{۴۲} و بدیهی است، تا زمانی که برای تمام واژه توجیهی پذیرفتنی ارائه نشود، ترجمه جزء اول آن به «تخت» در حد نظریه باقی خواهد ماند.^{۴۳} از سوی دیگر، اگر *kat* به معنی «تخت» را، به عنوان واژه ایلامی اصیل بپذیریم، معادل های بسیار جالب توجهی نیز در زبان های دراویدی خواهیم یافت همچون *gadde* در تلگو و *gaddige* در کانادا به معنی «تخت، سریر»^{۴۴}،

۳۹ در ایلامی تقابل میان انسدادی های بی واک و واک دار وجود ندارد، اما واژه دخیل *dipi* «کنیبه» در فارسی باستان، که از صورت *tippi* ایلامی هخامنشی قرض گرفته شده است، نشان می دهد که آواهای انسدادی در موضع آغازین تا حدی واک دار تلفظ می شده اند. (*tippi* ایلامی هخامنشی از *tuppi* ایلامی میانه و آن خود از *tuppu* ایگدی آمده است).

۴۰ گرشویچ (Gershevitch) به این نکته اشاره کرده است، نک:

Trans. of the Philological Society (1979), p. 169.

۴۱ بسنجید با: F. Gillot, in *Studia Iranica* 13 (1984), p. 186.

در این مقاله، به پایان نامه منتشر نشده واله (Vallat) اشاره شده که در اختیار من نبوده است.

۴۲ قرائت گریو (Gillot) به صورت *kat.ri* «تخت...» - یعنی با پسوند ضمیری سوم شخص - ناممکن است، زیرا این واژه به همین صورت در مورد اول شخص نیز به کار رفته است. نیز نظر هینتس و کُخ (EWb, p. 411)، مشعر بر این که در این جا وجه وصفی مخنوم به *-ti* به کار رفته است، بی پشتوانه به نظر می رسد.

۴۳ وجود واژه *GIŠ. qa-at-mur-ti* در الواح اداری شوش (S. 7, 137, 162) برای نوعی تخت یا سریر نمی تواند معنی اصلی «تخت» را برای واژه ایلامی *kat* اثبات کند، زیرا این اسناد بسیار متأخر و حاوی شماری از واژه های دخیل ایرانی و اسامی خاص ایرانی اند. واژه *mu-ur-ti* در ایلامی میانه در کنیبه های وقف آمده است و ترجمه هینتس به صورت «جایگاه مرتفع» حدسی بیش نیست که شاید ناشی از شباهت تصادفی آن با ماده فعلی *murta-* «نهادن» باشد.

۴۴ نک: T. Burrow, in *BSOS IX*, p. 712.

katīl در تامیلی به معنی «تختخواب» و *katli* در تللوگو به معنی «تخت روان، کجاوه». در آن صورت، واژه‌های زیر نیز جلب نظر خواهد کرد: *khātīvā* در سنسکریت به معنی «تختخواب، نتو»، که اصل دراویدی دارد و «cot» در انگلیسی به معنی «تخت بچه، نتو» که از زبان‌های هندی قرض گرفته شده است.^{۲۵} ما نمی‌خواهیم در اینجا به ارتباط زبان ایلامی با زبان‌های دراویدی بپردازیم؛ تنها ذکر این نکته کافی است که شمارِ نظرگیری از واژه‌ها در این دو زبان یکسان‌اند. حال این مطلب تا چه حد نتیجه ارتباط خانوادگی میان ایلامی و دراویدی است و یا این که تنها نتیجه پراکندگی فرهنگی در دوره باستان است، نیاز به بررسی بیشتر دارد. ذکر این نکته لازم است که واژه‌های دراویدی مذکور مشکل می‌توانند واژه‌های دخیل از فارسی باستان یا *gātu*ی هندی باستان باشند.

اگر *kat* را واژه اصیل ایلامی به معنی «تخت» بگیریم، می‌توان گفت که، به احتمال زیاد، این واژه بدین معنا در ایرانی باستان وارد شده و با واژه **gātu* در ایرانی باستان به معنی «قدم‌گاه؛ جایگاه (سلطنتی)»، که از لحاظ آوایی نزدیک بدان است، شباهت یافته و بعدها این دو واژه به صورت واحد *gātu* در فارسی باستان ظاهر شده‌اند. از سوی دیگر، *kat* ایلامی، به دلیل تأثیرپذیری کاتبان ایلامی دوره هخامنشی از زبان فارسی باستان، معانی واژه *gātu* را، که خود با آن آمیخته بود، به خود گرفت و معادل آن به کار رفت.^{۲۶} سرانجام *gātu* به معنی «تخت» از فارسی باستان به دیگر زبان‌های ایرانی و از آن جمله به اوستای متأخر نیز راه یافت.^{۲۷}

(۲۵) نک، همان جا و:

M. B. EMENEAU, *A Dravidian Etymological Dictionary*, 2nd ed. (Oxford 1984), no. 1145.

ارتباط ریشه‌های مذکور دراویدی با ایلامی را رامامورتی (R. RAMAMURTI) نشان داد. در

D. W. Mc ALPIN, *Proto-Elamo-Dravidian: The Evidence and its Implications* (Philadelphia 1981), p. 98 no. 23.

(۲۶) موردی مشابه را می‌توان قرن‌ها بعد در واژه دخیل «دین» در عربی از فارسی میانه *dēn* «کیش، آیین» مشاهده کرد. «دین» به معنی «کیش، آیین» پس از ورود به زبان عربی با واژه اصیل «دین» در عربی به معنی «داوری» (از اصل آرامی و در نهایت از اصل اکدی) درهم آمیخت و آنگاه به هر دو معنی در فارسی نو نیز وارد شد.

(۲۷) واژه اوستایی *gānu*، علاوه بر «راه» و «جا»، و «سریر»، معنی «تختخواب» یا دقیق‌تر بگوییم «بستر زفاف» نیز می‌دهد. (یشت ۱۷: ۹، ۱۰، ۵۷). ایلیا گرشویچ (Ilya Gershevitch) به طور خصوصی اظهار داشت (البته بعداً نظرش را پس گرفت) که *gānu* در این معنی شاید نه از *gā* «رفتن»، بلکه از ریشه باستانی فعل *gādan* در

در نتیجه، پذیرش *gāθu* «قدم‌گاه؛ جایگاه (سلطنتی)» و *gāθu* «تخت، سریر» به عنوان دو واژه هم‌آوا از دو اصل کاملاً متفاوت، ساده‌تر از آن است که بگوییم *gāθu* به معنی «تخت» صورت تحول یافته *gāθu* به معنی «قدم‌گاه؛ جایگاه» است.

آنچه از این مقاله می‌توان نتیجه گرفت به اختصار از این قرار است:

- (۱) «گاه» به معنی «جا» از *gāθu*^۱ فارسی باستان آمده است. *gāθu*^۱ در فارسی باستان از ریشه هندواروپایی **g^hā* «رفتن» مشتق شده و در اصل به معنی «گذرگاه» بوده است. این واژه، بعدها، به معنی «جایگاه (سلطنتی)» و «جا» نیز مورد استفاده قرار گرفت.
- (۲) «گاه» به معنی «تخت، سریر» از *gāθu*^۲ فارسی باستان آمده است. *gāθu*^۲ که بدین معنی در کتیبه‌های هخامنشی به کار نرفته - احتمالاً واژه‌ای دخیل از [gat] ایلامی بوده که به دلیل شباهتش با *gāθu*^۱ به معنی «جایگاه (سلطنتی)؛ جا» با آن هم‌آوا شده است.
- (۳) «گاه» به معنی «زمان» با *gāθa* اوستایی هم‌ریشه است. *gāθa* در اوستا به معنی «سرود، نغمه» بوده است. این واژه بعدها برای «زمان سرایش سرودهای دینی (= گاهان)» و «سرانجام، به معنی مطلق «زمان» به کار گرفته شد. لازم به ذکر است که هنوز «گاه» به معنی «نغمه، آهنگ» را می‌توان در ترکیب‌هایی چون «سه‌گاه» و «چهارگاه» مشاهده کرد.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

→ فارسی نوآمده باشد که به‌جز این مورد واژه‌ای هم خانواده با آن یافت نشده است. البته، مفهوم «تختخواب» با «سریر» بسیار مرتبط است (در این مورد به نمونه‌های دراویدی نگاه کنید)، اما وجود این واژه به معنی «تختخواب» در متنی کهن همچون یشت ۱۷ با این نظر که *gāθu* در این معنی از واژه فارسی باستان به معنی «سریر» آمده سازگاری ندارد.